

کارگران همچنان قربانیان نظام سود محور سرمایه داری اند

بیانیه ۵ شکل کارگری



نهادهای کارگری و نمایندگان آنان بارها هشدار داده اند که نباید سودطلبی سرمایه داران سبب به خطر افتادن جان انسان های زحمتکش و بی گناه شود.

باز هم حادثه و باز هم کشته شدن خیل عظیم کارگران بابت سود طلبی نظام سرمایه داری

بیش از ۱۲۰ کارگر و به گفته ی برخی از کارگران، بیش از ۲۰۰ نفر از کارگرانی که اغلب آنان را زنان تشکیل می دهند، در یک آتش سوزی در بنگلادش کشته شدند. کارگرانی که از این حادثه جان سالم به در برده اند، می گویند که درهای کارگاه در زمان آتشسوزی قفل بود و قربانیان نتوانستند از محل فرار کنند. از طرف دیگر، این ساختمان درب خروج اضطراری نداشت و کارگران در طبقه بالا مانده و راه خروج نداشتند. در زمان آتشسوزی بیش از هزار کارگر در ساختمان این کارخانه حضور داشتند. این کارخانه یکی از بزرگترین تولیدکنندگان پوشاک در بنگلادش بوده و محصولاتش را به سفارش شرکت های غربی بزرگ تولید می کرد.

همزمان به گفته مقامات رسمی دوکارگر در انفجار کارگاه رنگ رزی در شهریار کرج کشته و تعدادی زخمی شدند که به گفته شاهدان ارقام واقعی بیش از این است و صدای انفجار آن چنان شدید بوده که تا چند کیلومتر شهرک های اطراف و از جمله شهرک اندیشه شنیده شده است. حوادث ناشی از عدم اجرای مسایل ایمنی روزانه جان صدها کارگر را در ایران و سایر کشورهای جهان در معرض خطر قرار می دهد. بسیاری از این حوادث اصلا گزارش نمی شوند، اما طبق همین آمار رسمی و غیرواقعی هم حوادث کار دومین عامل مرگ و میر در ایران بعد از تصادفات است و کشته شدگان حادثه بنگلادش بیش از جنگ اخیر غزه بوده است.

در چنین حوادثی بسیاری از کارگران جان خود را از دست می دهند و تعداد زیادی نیز برای همیشه ناقص العضو و از کار افتاده می شوند. قوانین حمایتی به خصوص در کشور ما و کشورهای هم مانند بنگلادش به

هیچ وجه پاسخگوی مشکلاتی نیست که مصداق بارز جنایت علیه نیروی کار است.

حفاظت از نیروی کار و ایمنی جان کارگران وظیفه ای است که بر دوش مسوولان قرار دارد. اما متأسفانه حرص و آرز سرمایه داران و سکوت معنی دار مسوولان در این زمینه هر روز جان انسان های شریف و زحمتکشی را می گیرد که جرمی جز فروش نیروی کارشان ندارند. نهادهای کارگری و نمایندگان آنان بارها هشدار داده اند که نباید سودطلبی سرمایه داران سبب به خطر افتادن جان انسان های زحمتکش و بی گناه شود. حوادث این چنینی نشان می دهد که بی مسوولیتی و سودپرستی تا چه اندازه جان انسان ها را به بازی می گیرد و آینده ی نیروی کار، این باارزش ترین سرمایه ی جامعه ی انسانی را در معرض خطر قرار می دهد و باز هم این امر مهم را ثابت می کند که تنها ایجاد تشکل های مستقل کارگری قدرتمند است که می تواند در برابر سود طلبی های روز افزون سرمایه داران بایستد و ضامن حفظ ارزش های انسانی باشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد

اتحادیه نیروی کار پروژه ای

سندیکای فلزکار مکانیک

هیات موسس سندیکای کارگران نقاش

کانون مدافعان حقوق کارگر

نسرین ستوده به اعتصاب غذای خود پایان داد

[پیروزی مقاومت و همبستگی](#)

نسرین ستوده پس از ۴۹ روز، امروز به اعتصاب غذای اعتراضی خود پایان داد.

به گزارش خبرنگار کلمه، نسرین ستوده وکیل دادگستری محبوس در زندان اوین ساعتی پیش به اعتصاب غذای خود پایان داد.

خبر تکمیلی:

به گزارش رسیده به کلمه، متعاقب دیدار رضا خندان همسر این زندانی سیاسی و گروهی از فعالان زنان با برخی از نمایندگان و پیگیری های محمدرضا تابش و ابوترابی فرد و مذاکره آنها با رییس مجلس و قوه قضاییه و با برداشتن محدودیت های قضایی از مهرآوه خندان، دختر نسرین ستوده، وی به اعتصاب غذای خود پایان داد.

نسرین ستوده، وکیل و فعال حقوق بشر از تاریخ ۲۶ مهرماه در اعتراض به وضعیتش دست به اعتصاب غذا زد. او در تاریخ چهارشنبه ۱۰ آبان ماه بی آنکه دلیلی ذکر شود به سلول انفرادی منتقل شد و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا اول آذر ماه که مجدداً به بند عمومی منتقل شد. اکنون ۴۲ روز از اعتصاب این وکیل در زندان اوین می گذرد در حالیکه به گفته همسرش وضعیت جسمیش به شدت وخیم است. او به خانواده اش گفته است به شرط رفع ممنوع الخروجی مهرآوه دختر ۱۲ ساله اش دست از اعتصاب بر می دارد.

نسرین ستوده ۱۳ شهریور ماه ۱۳۸۹ بازداشت شد و در دادگاه بدوی به ۱۱ سال حبس، ۲۰ سال محرومیت از وکالت و ۲۰ سال ممنوعیت خروج از کشور محکوم شد اما دادگاه تجدید نظر حکم او را به ۶ سال حبس و ۱۰ سال محرومیت از وکالت کاهش داد.

داد خواهیم بیداد را!



کانون نویسندگان ایران

ما در چهاردهمین سالگرد از دست رفتن عزیزان مان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، ضمن گرامی داشت آرمان بلند آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی انجمن ها و تشکل های مستقل و محو همه ی اشکال سانسور، همچنان بر خواست بحق خود در سراسر این سالیان پا می فشاریم و خواهان محاکمه ی علنی عاملان و آمران این جنایت ها به اتهام قتل مخالفان سیاسی و عقیدتی هستیم.

آه! چهارده ستاره ی سوزان در دلم شعله ور است

مردم آزاده، روشنفکران، زنان و مردان آزادی خواه!

چهارده سال پس از قتل تبهارانه ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به جرئت می توان گفت که امروز همچنان در بر همان پاشنه می گردد که در خزان ۷۷، و دلیل از روز روشن ترش قتل ستار بهشتی و بلاگ نویس جوان معترض است که تنها به "جرم" بیان عقیده به ضرب کتک و آزار و شکنجه همین چند روز پیش جان خود را از دست داد؛ فریبرز رئیس دانا و منیژه نجم عراقی تنها به "جرم" عضویت در کانون نویسندگان ایران و دفاع پی گیر از آزادی بیان و حقوق مسلم سرکوفتگان روانه ی زندان ها شدند؛ و چنین است وضع ده ها زندانی آزادی خواه دیگر. در بر همان پاشنه می گردد زیرا چنان که در آستانه ی تشکیل دادگاه کذایی متهمان پرونده ی قتل های سیاسی آذر ۱۳۷۷ گفتیم، دادگاهی که پشت درهای بسته و در تاریکی مطلق برگزار گردد، متهمان را صرفاً برای ارتکاب قتل عمد و نه به اتهام کشتار مخالفان عقیدتی- سیاسی محاکمه کند، خانواده های جان باختگان راه آزادی در آن حضور نداشته باشند، و حتی عکسی از چهره ی متهمان در جریان دادرسی در اختیار مردم و رسانه ها قرار نگیرد، به خواست صریح وجدان های آگاه و بیدار برای حساب کشی از رهبران، آمران و دستور دهندگان پشت پرده ی جنایت هیچ اعتنایی نکند و در عوض ناصر زرافشان، وکیل جان باختگان، را تنها به "جرم" دفاع پی گیر و جانانه از حقوق قربانیان مدت پنج سال به زندان بیندازند، اعضای کانون نویسندگان را به بازجویی بکشند و در یک کلام تعقیب کنندگان خود مورد تعقیب قرار گیرند، آری چنین دادگاهی سرانجامی جز سردرگمی و بر جا گذاشتن ریشه های جنایت و تباهی و ادامه ی چرخه ی چرک و خون و جنایت نمی داشت.

آن روز همه ی امید حاکمان آن بود که با این ظاهرسازی ها پرونده ی قتل های پاییز ۷۷ در پیچ و خم هزار دالان شعبه های قضایی گم و گور گردد، نویسندگان متعهد به آزادی نومید شوند و بر جنایت های این چند دهه غبار فراموشی بنشینند و بدین گونه خون فرزندان شریف این سرزمین را پایمال منافع خود کنند. اما چنین نشد. زیرا ما در چهاردهمین سالگرد از دست رفتن عزیزان مان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، ضمن گرامی داشت آرمان بلند آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی انجمن ها و تشکل های مستقل و محو همه ی اشکال سانسور، همچنان بر خواست بحق خود در سراسر این سالیان پا می فشاریم و خواهان محاکمه ی علنی عاملان و آمران این جنایت ها به

اتهام قتل مخالفان سیاسی و عقیدتی هستیم.
در چهاردهمین سالگرد قتل های سیاسی پاییز ۱۳۷۷، جمعه ۱۷ آذرماه
ساعت ۲ بعد از ظهر مزار عزیزان مان را گل باران می کنیم.

کانون نویسندگان ایران
۱۴ آذر ۱۳۹۱

“مجوز چاپ کتاب” را لغو کنید !

نامه اهل قلم علیه سانسور در ایران



نویسندگان باید بتوانند آزادانه بیندیشند و حاصل اندیشه و هنر خود را آزادانه عرضه کنند. وانگهی، حق مردم است که فارغ از هرگونه سانسور و فشار حکومتی به آثار ادبی، هنری و اطلاعات دسترسی پیدا کنند و آنگاه خود به داوری و نقد بپردازند. برای برونرفت از وضع بسیار اسفناک عرصه ی کتاب و بهبود شرایط نویسندگان و برای برخورداری جامعه از ادبیاتی که شایسته ی مردم آزاداندیش ایران باشد، می بایست “ مجوز چاپ کتاب” لغو شود.

تقلاهای چند سال اخیر وزارت ارشاد و دیگر دستگاه های همسو، برای اعمال هر چه شدیدتر سانسور و ایجاد محدودیت ها و تنگناهای بیشتر در راه چاپ و انتشار کتاب بار دیگر ثابت کرد که افول و نزول شأن کتاب و کتابخوانی رابطه ی مستقیمی با سانسور دارد. (نقش وخامت وضع معیشتی مردم حدیث دیگری است). در این چند سال که تیغ سانسور فزون تر و تیزتر از گذشته بر شریان های انتشار کتاب گذارده شده، سقوط تیراژ کتاب ها نیز بیشتر شده است. اگر پنج سال پیش تیراژ دوهزار نسخه ای تیراژی معمول بود، اکنون این تیراژ به کم تر از یک هزار نسخه رسیده است؛ آن هم در جامعه ای که بیش از هفتاد و پنج میلیون جمعیت دارد و هفتاد درصد این جمعیت جوان اند؛ جوانانی تشنه ی دانستن و کشف کردن. با این همه، اگر می بینیم که به کتاب و کتابخوانی اعتنایی درخور نمیشود برای آن است که سانسور دولتی،

شأن نویسندگی و کتاب و اعتماد مردم به کتاب را سخت کاهش داده است. در این جا قصد نداریم به تبعات این پدیده ی نامبارک بر زندگی نویسندگان و پدیدآوردگان کتاب بپردازیم زیرا رنجامه ی آن مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

ایران از معدود کشورهایی است که در ابتدای قرن بیست و یکم هنوز هم نویسندگانش مجبورند برای نشر آثار خود، از دولت "مجوز چاپ" بگیرند. "مجوزی" که حتی در قانون اساسی حاکمیت نیز به آن اشاره ای نشده است. در حقیقت این روش در حکم به گرو گرفتن آزادی بیان، خلاقیت و معاش نویسندگان از جانب دولت است تا بتواند دیدگاه های خود را بر آثار نویسندگان تحمیل کند؛ حربه ای است برای اعمال تبعیض میان نویسندگان و سوق دادن آن ها به خودسانسوری؛ ابزاری است برای دخالت حاکمیت در عرصه ی ادبیات، هنر و اندیشه.

نویسندگان باید بتوانند آزادانه بیندیشند و حاصل اندیشه و هنر خود را آزادانه عرضه کنند. وانگهی، حق مردم است که فارغ از هرگونه سانسور و فشار حکومتی به آثار ادبی، هنری و اطلاعات دسترسی پیدا کنند و آنگاه خود به داوری و نقد بپردازند. برای برونرفت از وضع بسیار اسفناک عرصه ی کتاب و بهبود شرایط نویسندگان و برای برخورداری جامعه از ادبیاتی که شایسته ی مردم آزاداندیش ایران باشد، می بایست "مجوز چاپ کتاب" لغو شود.

ما نویسندگان امضا کننده ی این متن، خواهان لغو فوری "مجوز چاپ کتاب" و کلیه ی مقررات و قوانین مربوط به آن هستیم.

نویسندگانی که مایل به امضای متن هستند میتوانند نام خود را به آدرس nevisand1391@gmail.com ارسال کنند

لطفا در کنار نام، عنوان خود (نویسنده، شاعر، مترجم) را بنویسید.

بکتاش آبتین(شاعرو فیلمساز) - علیرضا آبیژ(شاعر و مترجم) - علیرضا آدینه(شاعر) - مهناز آذرنبیا(شاعر) - سعید آرمت(شاعر) - محمد آشور(شاعر) - وحید آقاجانی (شاعر) - مریم آموسا(شاعرو روزنامه نگار) - بابک احمدی(نویسنده و پژوهشگر) - پروین اردلان(نویسنده) - محمود استادمحمد(نویسنده) - فروغ اسدیپور(نویسنده و مترجم) - سعید اسکندری(شاعر) - حسن اصغری(نویسنده) - سامان اصفهانی(شاعر و نویسنده) - روحی افسر(مترجم و ویراستار) -مجید امین مؤید(مترجم) - رحمان امینی(نویسنده) - علی ایرانلو(نویسنده) - علی باباچاهی (شاعرونویسنده) - پرویز بابایی(مترجم) - کیوان باژن (نویسنده) - رضا براهنی (نویسنده و شاعر) - سعید بهبهانی (شاعر و نویسنده) -

سیمین بهبهانی(شاعر) - علیرضا بهنام(شاعر) - یونس تراکمه(نویسنده) - محسن توحیدیان (شاعر) - علی جانوند(شاعر و نویسنده) - علیرضا جباری(مترجم) - جمیله جلیلزاده(شاعر) - ستار جلیلزاده (مترجم) - کامران جمالی(شاعر و نویسنده)-فرشید جوانبخش(شاعر)- جاهد جهانشاهی(مترجم)-چوکا چکاد(نویسنده و مترجم) - فرخنده حاجیزاده(نویسنده و شاعر)- حسین حضرتی(نویسنده)- محسن حکیمی(مترجم و نویسنده)- قباد حیدر(نویسندهوشاعر)- رضا حیرانی(شاعر)- مهین خدیوی(شاعر)-محمد خلیلی(شاعر)- رضا خندان/ مهابادی(نویسنده)- هادی خوانساری(شاعر)- مظفر درفشی(شاعر و نویسنده)-علیاشرف درویشیان (نویسنده)- حامد رحمتی(شاعر و مترجم)- خلیل رشنوی (نویسنده)- مصطفی رضیع(مترجم)- شهرام رفیعزاده (شاعر) - م.روانشید (شاعر و نویسنده)-یداله رویایی(شاعر)- ناصر زرافشان(مترجم و نویسنده)- محمد زندی(شاعر)- غلامحسین سالمی(نویسنده)- فاطمه سرحدیزاده (مترجم)- محمدعلی شاکریکتا (شاعر)- مسیحا شمس(نویسنده) - سردار شمآوری(شاعر)- رضا شنطیا(شاعر)- مظاهر شهاخت(شاعر و نویسنده)- محمدحسن شهسواری(نویسنده)- سیدعلی صالحی(شاعر)- حسن صانعی(شاعر)- پرویز صداقت(مترجم)- حسن صفدری(شاعر و مترجم)- فرزانه طاهری(مترجم)- محمدحسین طهماسب پورشهرک(شاعر و نویسنده)- هوشنگ عاشورزاده(نویسنده)- رضا عباسی(شاعر و نویسنده)-علی عبدالهی(شاعر و مترجم)-محمدعلی عمویی(مترجم)- احمد فتحی(نویسنده و شاعر)- پوران فرخزاد(نویسنده و شاعر)- ابوالقاسم فرهنگ(نویسنده)- جواد قاسمی(شاعر)- محمد قائد(نویسنده و مترجم)- علی قنبری(شاعر)- ناهید کبیری(نویسنده، شاعر و مترجم)- فرهاد کشوری(نویسنده)- عبدالله کوثری(مترجم)- منیژه گزازانی(نویسنده و ویراستار)- سعدی گلبیانی(نویسنده)- باربد گلشیری(نویسنده و مترجم)- لیلی گلهداران(شاعر)- محسن مالجو(نویسنده)- محمد مالجو(مترجم)- جواد مجابی(شاعر و نویسنده)- مهآ محقق(شاعر)- شیدا محمدی(شاعر)- رضا مرادی اسپیلی(شاعر و مترجم)- محمدحسن مرتجا(شاعر)- حسن مرتضوی(مترجم)- پرویز مسجدی(نویسنده)- اکبر معصومیگی(مترجم و نویسنده)- اقبال معتضدی(نویسنده، شاعر و مترجم)- محمود معتقدی(شاعر)- داریوش معمار(شاعر و نویسنده)- شهین منصوریارانی (شاعر)- جمیله موسوی(شاعر)- نسترن موسوی(مترجم و نویسنده)- فیروزه مهاجر(مترجم)- علیشاه مولوی(شاعر) - روحاله مهدیپورعمرانی(نویسنده)- اصغر مهدیزادگان (مترجم)- مسعود میری(نویسنده و شاعر)- منیژه نجمعراقی(مترجم) - علی نگهبان(نویسنده)- ناصر وحدتی(نویسنده و شاعر)- کورش همه خانی(شاعر)

۱۲/۹/۱۳۹۱

علل و پیامدهای خشونت های درون خانوادہ



دکتر مهرداد درویش پور

بررسی های تجربی نشان می دهد که مهم ترین عامل عادی شدن خشونت در خانواده ها بی قدرتی زنان و وابستگی شان به مردان است. از این رو

افزایش منابع قدرت زنان مهم ترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است.



خشونت علیه زنان یکی از رایج ترین جرایم اجتماعی و از عریان ترین جلوه های اقتدار مردسالاری در جهان امروز است که در بین تمام ملیت ها، طبقات و گروه های اجتماعی به چشم می خورد. اگر چه در اغلب جوامع امروزی خشونت در خارج از خانواده جرم به شمار می رود، اما به محض رخ دادن این امر در خانواده، قوانین و اخلاقیات حاکم در بسیاری مواقع عقب نشینی نموده و با سکوت و بی توجهی، به تداوم آن یاری می رساند. ریشه این ریاکاری و کاربرد معیارهای دوگانه را باید در فرهنگ و اخلاق پدرسالار جستجو نمود که با ممانعت از مداخله جامعه در "حریم خصوصی" در پی حفظ سلطه مرد در خانواده است.

پیشگفتار:

خشونت و بدرفتاری علیه زنان یکی از رایج ترین جرایم اجتماعی و از عریان ترین جلوه های اقتدار مردسالاری در جهان امروز است که در بین تمام ملیت ها، طبقات و گروه های اجتماعی به چشم می خورد. اگر چه در اغلب جوامع امروزی خشونت در خارج از خانواده جرم به شمار می رود، اما به محض رخ دادن این امر در خانواده، قوانین و اخلاقیات حاکم در بسیاری مواقع عقب نشینی نموده و با سکوت و بی توجهی، به تداوم آن یاری می رساند. ریشه این ریاکاری و کاربرد معیارهای دوگانه را باید در فرهنگ و اخلاق پدرسالار جستجو نمود که با ممانعت از مداخله جامعه در "حریم خصوصی" در پی حفظ سلطه مرد در خانواده است.

به رغم عمومی بودن این پدیده، خشونت در جوامع مختلف از کم و کیف یکسان و مشابهی برخوردار نیست. برای نمونه در حالی که در ایران همچنان کتک خوردن زن دلیل محکمه پسندی برای صدور حکم طلاق از جانب دادگاه نیست، در سوئد اعمال خشونت علیه زنان در خانواده از سال ۱۸۶۴ رسماً ممنوع گشت. با این وجود فقط از سال ۱۹۸۲ است که خشونت در خانواده موضوع شکایت عمومی شناخته شد و پیگرد قانونی آن، نیازمند شاکی خصوصی نیست؛ امری که نشان گر تغییر طرز تلقی جامعه نسبت به این مسئله است. این امر همچنین بخشی از مطالبات جنبش فمینیستی است که با سیاسی و عمومی خواندن "امر خصوصی" خواهان مداخله در امور خانوادگی به منظور جلوگیری از اعمال سلطه نسبت به زنان است. با این همه از حوزه قوانین تا زندگی واقعی روزمره،

فاصله عمیقی وجود دارد. نخست آنکه بسیاری از شکایت ها به دلیل کمبود مدارك كافی پیگیری نمی شود. دیگر آن که بسیاری از بدرفتاری ها و خشونت ها در خانه، به دلیل ترس، وابستگی، چرم و یا امید به بهبود رابطه و پایان یافتن خشونت ها هرگز گزارش نمی شوند و یا شکایت ها پس گرفته می شود. همچنین بسیاری از زن ها تنها پس از بارها کتک خوردن، به شکایت روی می آورند.

گرچه انگیزه ها و توجیهات خشونت علیه زنان و کم و کیف آن در خانواده های ایرانی با سوئدی یا دیگر ملیت های غربی متفاوت است، اما ویژگی های مشترکی تمامی آنها را به هم پیوند می دهد که نیازمند بررسی است. برای مثال چرا خشونت عموماً ابزار اعمال قدرت مردان است؟ رابطه عشق و خشونت چگونه است و چرا بدرفتاری علیه زنان می تواند دائماً تکرار شود، بی آنکه با واکنش مناسبی روبرو گردد؟ آیا خشونت در خانواده حادثه مجزایی است که تحت تأثیر مناسبات زناشویی رخ می دهد یا آنکه متأثر از مناسبات جنسی-اجتماعی و عوامل دیگر است؟ برداشت زنان و مردان از این پدیده چه تفاوتی با هم دارد؟ تأثیر و پیامد خشونت در زندگی خانوادگی چیست؟ چه عواملی موجب خشونت بیشتر در خانواده های مهاجر است؟ در این گفتار سعی شده است به صورت فشرده به پرسش های فوق پاسخ داده شود.

مفهوم خشونت و زمینه های اجتماعی و فردی بروز آن

خشونت را می توان عملی آسیب رسان برای پیشبرد مقاصد خویش دانست که صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) نداشته، بلکه می تواند ابعاد روحی (فحاشی، تحقیر، منزوی نمودن فرد، داد و فریاد)، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه) به خود گیرد. البته مردان و زنان برداشت واحدی از خشونت ندارند. تحقیقات مارگارت هیدن پژوهشگر سوئدی نشان می دهد که زنان عموماً با تکیه بر تأثیرات و پیامدهای خشونت معتقدند که مهم ترین ویژگی بدرفتاری و خشونت مردان علیه زنان اعمال قدرت بلامنازعی است که هر نوع تلاش برای تغییر وضعیت را با حمله فیزیکی پاسخ میدهد. اما از نظر مردان مصاحبه شونده، خشونت رفتاری آگاهانه و کنترل شده است. به زبان روشن تر آنها خشونت را از زاویه شرایط حاکم بر رابطه قربانی و مجرم توضیح میدهند. از این رو کتک کاری های بدون قصد و خارج از کنترل را اعمال خشونت ندانسته، بلکه آن را "دعوا" می نامند و بدینسان تلاش می کنند که به کردار خود مشروعیت بخشیده و از خود سلب مسئولیت کنند.

در واقع خشونت نه عامل حل تضادها بلکه سرپوشی موقتی بر آن است. نتایج مصاحبه های هیدن نشان می دهد که دلیل اصلی جدایی ها خشونت

است. به عبارت دیگر خشونت پدیده مشروعی در خانواده نیست، بلکه بالعکس، روابط میان زوجین را دشوار می کند. با این همه خشونت گر چه از نظر قانونی در بسیاری از جوامع ممنوع است، اما از نظر فرهنگی پذیرفتنی است. به عبارت روشن تر فرهنگ پدرسالاری در عادی نمودن و تکرار خشونت، در خانواده نقشی اساسی دارد. در واقع خشونت عملی صرفاً مجزا و لحظای نیست بلکه جزئی از استراتژی مردان برای نهادی نمودن مردانگی و زنانگی و تحکیم سلطه آنهاست. در فرهنگ پدرسالاری، نیروی بدنی مرد ابزار اعمال قدرت و زنان قربانیان مناسبی برای خشونت فیزیکی و روحی می شوند. با این همه بسنده نمودن به مفهوم پدرسالاری برای توضیح خشونت کافی نیست. برای مثال بین خشونتی که از سوی مردان آشنا و یا غریبه نسبت به زنان اعمال می شود چه تفاوتی وجود دارد؟ همچنین خشونتی را که از جانب زنان صورت می گیرد چگونه می توان توجیه کرد؟ بسنده نمودن به ارائه تحلیلی کلی از خشونت، مانع از درک رابطه پیچیده عشق و خشونت می گردد. تنها زمانی که بپذیریم خشونت همواره عملی مشروع نیست، این امر که چرا برخی از مردان به آن متوسل می شوند، در حالی که برخی دیگر هرگز به آن مبادرت نمی ورزند، جای بررسی می یابد. گر چه خشونت علیه زنان یک پدیده اجتماعی است، اما تبیین آن با توضیحات کلی روشنگر علت واقعی یک خشونت خاص نمی تواند باشد، بلکه می بایست آن را با بررسی رابطه بین ضارب و قربانی روشن نمود. هر چند که مسئولیت آن متوجه ضارب است و قربانی مسئولیتی در این رابطه ندارد.

بو برگمن روانکاو سوئدی در توضیح این که چرا خشونت در تمامی خانواده ها روی نمی دهد، بر نقش عوامل فردی تأکید می نماید. او نشان می دهد که در خانواده هایی که اعضای آن خود در دوران کودکی در معرض خشونت قرار گرفته اند (شاهد خشونت پدر و مادر بوده و یا خود مورد خشونت واقع شده اند)، احتمال بروز خشونت و یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر است. به عبارت روشن تر خشونت در نزد آنان امری عادی و آشناست. فشارهای ناشی از انزوا نیز می تواند در مردان، ارتکاب به خشونت و در زنان تن دادن به آن را افزایش دهد. همچنین در میان شخصیت های پرخاشگر و خودشیفته نیز احتمال بروز خشونت بیشتر است. عدم اعتماد به نفس نیز در ارتکاب خشونت از سوی مردان و همین طور پذیرش و عدم مقابله با آن از سوی زنان ذی نقش است. صرف نظر از خصوصیات فردی، شرایط اجتماعی افراد نیز در افزایش و یا کاهش خطر ارتکاب خشونت مؤثر است. برای مثال فشارهای روانی و تنش های محصول آن خطر بروز خشونت را افزایش می دهد. علاوه بر ویژگی ها و شرایط اجتماعی افراد، طرز تلقی و توقع آنان از

یکدیگر نیز نقش مهمی در امکان بروز خشونت و تداوم آن دارد. در خانواده ای که تلقی حاکم از روابط زن و مرد پدرسالارانه و خشونت از مشروعیت ضمنی برخوردار است، احتمال بروز و پذیرش آن بیشتر می گردد. همچنین در خانواده هایی که توقع افراد از یکدیگر کمتر برآورده می شود میزان تضاد و خشونت می تواند افزایش یابد. با این همه عوامل فردی و روانی و ارتباط متقابل آنها برای توضیح علل خشونت به مثابه يك واقعیت اجتماعی و کم و بیش ساختاری در مناسبات خانوادگی کافی نیست. برای نمونه وابستگی به الکل و مصرف بالای آن، در نهایت تسریع کننده استفاده از خشونت است و نه علت آن. غالب کسانی که قصد اعمال خشونت دارند، با مصرف الکل شرایط ارتکاب آن را تسهیل می نمایند؛ چه در اجتماع الگویی وجود دارد که بنا بر آن ارتکاب خشونت هنگام مستی بیشتر قابل بخشش است و این در انکار و یا توجیه خطا در توسل به خشونت مؤثر است. هیدن پژوهشگر خشونت های خانوادگی، پروسه ارتکاب و عادی شدن خشونت را چنین توضیح می دهد:

در مرحله اول هیچیک از طرفین بر دیگری تسلط نداشته، هر يك برای تضعیف موقعیت دیگری و به کرسی نشاندن خواست خویش در موضوع مورد مشاجره می کوشد. مرحله دوم هنگامی است که خشونت و کتک کاری به وقوع می پیوندد و معمولاً به سلطه آمرانه مرد می انجامد. در مرحله سوم زن قدرت را به دست می آورد و مرد برای نجات زندگی خویش باید از خشونت خودداری کند و یا اظهار پشیمانی و تقاضای بخشش نماید. البته قدرت زن در این مرحله موقتی و محدود است. زمانی که این سه مرحله دائماً تکرار شوند در شخصیت زن تغییر ایجاد شده و خود را بی پناه می یابد؛ امری که می تواند به عادی شدن خشونت منجر گردد. پرسش این است که تا چه حد امید بستن زنان به قطع خشونت و غلبه جنبه مثبت شوهر بر جنبه های منفی و پرخاشگر او می تواند رابطه زن و مرد را پایدار نگه دارد؟ و یا تا چه حد همان گونه که فمینیست ها تأکید می ورزند، بی پناهی این زنان محصول ناکامی تلاش هایی است که آنها برای خروج از این وضعیت بدان متوسل می شوند؟

خشونت آشکارترین ابزار قدرت برای حفظ سلطه

خشونت در اساس ریشه در تضاد منافع دارد که بدون وجود آن، نه ضرورت می یابد و نه کاربردی دارد. از سوی دیگر جامعه شناسی نوین نشان می دهد که تفاوت و تضاد علائق در خانواده، بخشی از ساختار آن است. آیا بدین ترتیب خشونت در خانواده امری اجتناب ناپذیر است؟ آیا تضاد در پویایی روابط خانوادگی می تواند نقش مثبتی ایفا کند؟ با استفاده از مفهوم وبری قدرت و اتوریتته می توان مدعی شد که خانواده هایی بیشتر با تضاد و درگیری روبرویند که در آنها مرد ضمن اینکه فاقد قدرت کافی برای تابع نمودن دیگری است، در پی سلطه

خویش است. با این همه تئوری تضاد برای روشن نمودن خشونت و علل کاربرد آن کافی نیست. چه، بنابر این تئوری هر چه تضاد بیشتر باشد، احتمال بروز خشونت بیشتر است. اما تحقیقات مری اشتراوس و دیگران نشان می‌دهد که به رغم بیشتر بودن تضاد و کشمکش در خانواده هایی که افراد آن از برابری بیشتری برخوردارند، ارتکاب خشونت کمتر است و معمولاً تضادها با گفتگو حل می‌شوند. از آن رو است که این نوع خانواده ها از تحمل و بردباری بیشتری در رویارویی با تضادها برخوردارند. همچنین در این روابط بهای ارتکاب خشونت آن چنان سنگین است که توسل به آن، به جای تحکیم قدرت و پیشبرد خواست ها، به از دست دادن رابطه منجر می‌گردد. تحقیقات اشتراوس نشان می‌دهد که در خانواده ای که مرد تسلط بر دیگر منابع قدرت ندارد کاربرد خشونت به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل تضادها افزایش می‌یابد. هم از این روست که در خانواده های طبقات پایین اجتماع که با فشارها و تنش‌های بیشتری روبرویند خطر توسل به خشونت بیشتر است. چه آنها در قیاس با دیگران از منابع قدرت کمتری برای پیشبرد خواست ها و ایجاد توازن در زندگی خانوادگی شان برخوردارند.

تفاوت های فرهنگی نیز می‌تواند در بروز خشونت و کم و کیف آن، نقش ایفا کند. در بین اقشار و طبقات کم درآمد اجتماع و برخی گروه های قومی، هنجارهای فرهنگی وجود دارد که کاربرد خشونت را تسهیل و حتی مشروع می‌نماید. به عبارت دیگر، خرده فرهنگ حاکم بر این گروه ها نسبت به فرهنگ حاکم در جامعه مدرن، مردانه تر و به گونه ای است که حتی واکنش همه افراد يك گروه قومی و یا اجتماعی در رابطه با خشونت یکسان نیست بلکه تحت تأثیر عوامل روانی فردی می‌تواند متفاوت باشد. هر چه غرور و اعتماد به نفس مردان در محیط پیرامونشان بیشتر زیر سؤال برود، خطر توسل به خشونت علیه زنان نشان بیشتر خواهد بود. زیرا آنها در محیط و فرهنگی (یا خرده فرهنگی) پرورش یافته اند که سلطه بلامنازع مردان بر زنان را می‌طلبد. از این رو هر چالش جدی توسط زنان علیه نقش و موقعیت آنان می‌تواند با خشونت مواجه شود. به عبارت روشن تر در میان گروه هایی که در آنها اعتقاد به پدرسالاری حاکم است، خطر توسل به خشونت بیشتر است و تعصبات مذهبی نیز می‌تواند در شدت بخشیدن و مشروع نمودن آن نقش ایفا نماید. به طور کلی هر چه فرد بیشتر در فرهنگ و خرده فرهنگی که خشونت علیه زنان را مجاز می‌شمارد مستحیل شده باشد، خطر توسل او به خشونت بالاتر است. در نتیجه فاصله گیری افراد از این فرهنگ ها و آشنایی بیشتر با ارزش های مدرن و برابری طلبانه می‌تواند به کاهش خشونت در میان آنان بیانجامد. اگر خشونت در میان طبقات اجتماعی پایین بیشتر است، از آن روست که زنان در

این گروه ها از کمترین منابع قدرت عینی و ذهنی برای مقابله با سلطه طلبی شوهرانشان برخوردارند. هر چه فرهنگ و روابط مردسالارانه در جامعه و در خانواده ضعیف تر باشد خطر توسل به خشونت کاهش می یابد.

بدین ترتیب به گمان نگارنده، سلطه جنسی بیش از موقعیت طبقاتی و تعلق قومی و موقعیت سنی افراد در بروز خشونت در خانواده ذی نقش است. از این روست که در عین حال می توان بسیاری از خانواده های کم درآمد را مشاهده نمود که چون در بین آنها فاصله میزان قدرت کمتر است، میزان خشونت نیز پایین تر است. از سوی دیگر می توان خانواده هایی در میان طبقات متوسط و بالا و متعلق به جامعه میزبان مشاهده نمود که در آن به دلیل فاصله بسیار بالای قدرت مردان نسبت به همسرانشان، خطر خشونت بیشتر است. اگر در مورد گروهی از مردان، بی قدرتی در جامعه و نداشتن منابع دیگر قدرت برای اعمال نظر در خانواده، در روی آوردن آنها به خشونت نقش اساسی داشته است، در مورد زنان بی قدرت مهم ترین عامل تن دادن به خشونت بوده است. به طور کلی انزوای زنان در قبول خشونت سخت مؤثر است.

کلام آخر

بررسی های تجربی نشان می دهد که مهم ترین عامل عادی شدن خشونت در خانواده ها بی قدرتی زنان و وابستگی شان به مردان است. از این رو افزایش منابع قدرت زنان مهم ترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است. اما منابع قدرت زنان چگونه افزایش می یابد؟ افزایش سطح فرهنگ، موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسب تر، ایجاد شبکه های زنان و مداخله گسترده تر جامعه و ارگان های گوناگون در جلوگیری از اعمال خشونت مردان، تشدید مجازات خشونت و حمایت هر چه گسترده تر از زنان کتک خورده، بخشی از راه حل است. بخش دیگر مربوط به تغییر و تصحیح تلقی مردان از نقش جنسی خود و چگونگی حل تضادها است. گسترش مداخله مردان در کار خانگی، مراقبت از کودکان، ایجاد شبکه های مردان برای مقابله با خشونت و ایجاد شرایط مناسب برای زندگی فارغ از فشارهای مادی و روانی و اجتماعی، گرایش مردان به فرهنگ برابری را افزایش می دهد.

اما این همه به يك باره حاصل نمی گردد و آنچه در گام اول باید برداشته شود، رساتر نمودن صدای اعتراض و تشویق افکار عمومی در جا انداختن این پیام است: **خشونت موقوف!** و این که: کسی که برای حل اختلافات خود به خشونت متوسل می شود شایسته عشق ورزیدن و هیچ احترام و سازشی نیست!

دعوت به جلسه عمومی کارزار ایران تریبونال

یکشنبه ۹ دسامبر ۲۰۱۲

ساعت ۷ تا ۱۰ بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی

آدرس اتاق:

iran tribunal karzar

Category: Middle East

Subcategory: Iran

ایرانیان آزاده،

ده دسامبر ۲۰۰۹، کارزار ایران تریبونال فعالیت علنی خود را آغاز کرد و با برگزاری یک جلسه عمومی در شبکه اجتماعی مجازی پالتاک رئوس فعالیت های خود را با شما در میان گذاشت. استقبال بی نظیر شما از این جلسه و حمایت تان از کارزار، ما را نسبت به وظیفه و رسالت تاریخی که به عهده گرفتیم، مصمم تر کرد.

پنج سال پیش، زمانی که تصمیم گرفتیم پرونده جنایات رژیم جمهوری اسلامی در دهه شصت را در یک دادگاه مردمی بکشاییم، به سختی و سنگینی کار واقف بودیم. استقبال و حمایت شما مردم، بار این تعهد تاریخی را بردوش ما سنگین تر و ما را برای انجام آن مصمم تر کرد.

سومین سال علنی شدن فعالیت کارزار را در حالی برگزار می کنیم که هر دو مرحله دادگاه با یک دستاورد تاریخی برای مبارزات مردم ایران با موفقیت برگزار شده است. کارزار ایران تریبونال، فصل جدیدی به مبارزات عدالت خواهانه مردم ایران افزود که با انقلاب مشروطه آغاز و با انقلاب ۵۷ ادامه یافت.

دادگاه ایران تریبونال به عنوان نخستین دادگاه مردمی به دل تاریخ نشست و باید از این دستاورد حفاظت و آن را در دسترس آیندگان قرار داد. در جلسه روز یکشنبه ۹ دسامبر، فعالیت های یک سال اخیر کارزار را با شما مردم در میان می گذاریم و به پرسش های شما پاسخ می دهیم و در باره آینده کارزار با شما صحبت و هم فکری خواهیم کرد.

کارزار ایران تریبونال

۲۴ نوامبر ۲۰۱۲